فهرست مطالب

[مقام بیان تمام مراد متکلم 2](#_Toc501966671)

[جریان سیره عقلائیه در شرع 2](#_Toc501966672)

[اقسام متکلمان در سخن 2](#_Toc501966673)

[عمل به اطلاق کلام امام معصوم علیه‌السلام 3](#_Toc501966674)

[بررسی مسئله 3](#_Toc501966675)

[تعلیل جریان سیره عقلا در تمسک به اطلاق 3](#_Toc501966676)

[بیان تمام مراد متکلم، اقتضای نظم اجتماعی 4](#_Toc501966677)

[ریشه سیره عقلا در «کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده» 5](#_Toc501966678)

[پایه‌های سیره عقلا 5](#_Toc501966679)

[روش شارع در بیان احکام و معارف 5](#_Toc501966680)

[اقسام تدریج در بیان سخن 6](#_Toc501966681)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ اثبات اطلاق**

## اشاره

# مقام بیان تمام مراد متکلم

موردبحث در مقدمه اول از مقدمات حکمت بود، بیان کردیم که راه‌های دیگری غیرازاین مقدمه وجود دارد، اما اصل مقدمات حکمت هم مخدوش نیست.

مقدمه اول «کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده» بود. اگر این اصل تمام باشد و احراز شود که مولا و متکلم در مقام بیان تمام مراد خود هستند، این راه باز می‌شود که مقدمات دیگر را طی بکنیم و بگوییم که اعتق الرقبه و احل الله البیع و امثالهم اطلاق دارند، اما اگر در این مقدمه به مشکل برسیم، طبعاً در بقیه راهی نیست و مسدود است.

آنچه در بحث مهم بود، این سؤال بود که «کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده»، از کجا ذکر شده است، چه کسی این مسئله را بیان کرده که هرکسی سخن بگوید، قرار است که تمام سخن خود را پیرامون موضوع موردنظر بیان بکند؟ چند وجه پیرامون این مطلب ذکر شد.

# جریان سیره عقلائیه در شرع

آیت‌الله وحید فرمودند که سیره عقلائیه تحت موضوع «کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده»، در شرع جاری نیست، اصل را به عنوان قاعده کلی پذیرفته بودند، اما جریان سیره عقلائیه در فضای تشریع و فضای شارع را محل مناقشه قراردادند، بیان ایشان این بود که محکم‌ترین مبنا برای اینکه «کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده»، سیره عقلا است، بقیه وجوه را محل اشکال قراردادند، صاحب کفایه و برخی از بزرگان دیگر هم این مبنا را پذیرفته‌اند.

درست این است که وقتی کسی سخنی می‌گوید، قصد بیان تمام سخن در موضوع موردنظر را دارد، به این دلیل هم اطلاق ایجاد می‌شود، اما نکته‌ای وجود دارد که این سیره در باب کلمات شارع، به مشکل برمی‌خورد و تام نیست، آن نکته ‌این است که شارع روشش در بیان احکام و معارف، یک روش تدریجی است.

# اقسام متکلمان در سخن

به‌عبارت‌دیگر، متکلمان و گویندگان بر دو قسم هستند:

1 – قسم اول متکلمانی هستند که هرگاه سخنی می‌گویند، قرارشان و قصدشان بیان تمام سخن و موضوع موردنظر است.

2 – قسم دوم متکلمانی هستند که تدریجی سخنانشان را بیان می‌کنند.

سیره عقلا در قسم اول تمام است، اما در قسم دوم سیره عقلا تمام نیست، شارع هم از قبیل قسم دوم است، به طور مثال مطلقی در آیه ذکر شده و مقید آن در کلامی از معصومین ذکر می‌شود، لذا ایشان می‌فرمایند که سیره عقلا در قسم دوم تمام نیست، به همین دلیل در مورد شارع که قرار بر بیان تدریجی دارد، سیره از اثر می‌افتد، لذا به همین دلیل می‌فرمودند که اینجا با سیره متشرعه درست می‌شود، علی‌رغم اینکه در اینجا سیره عقلا نیست، اما سیره متشرعه هست.

# عمل به اطلاق کلام امام معصوم علیه‌السلام

کسانی که مواجه با کلمات امام بودند، بنایشان بر این بوده است که وقتی از امام سؤال می‌کردند، جواب را می‌گرفتند و به اطلاقش عمل می‌کردند، به‌این‌ترتیب با سیره متشرعه صحیح می‌شود، هیچ‌یک از راه‌های قبلی برای اثبات اینکه متکلم و شارع در مقام بیان تمام مراده هست، تمام نمی‌شود، مگر اینکه گفته شود مسلک متشرعه، اعتماد به اطلاقات بوده و اینکه مولا در مقام بیان تمام مرادش است، علی‌رغم اینکه سیره تدریجی هم بوده است، بازهم متشرعه با این کلام معامله دفعی می‌کند، درواقع سیره عقلا که مهم‌ترین مستند صاحب کفایه و برخی بزرگان دیگر است، با اشکال آیت الله وحید از دلالت ساقط می‌شد و با سیره متشرعه تکمیل می‌شود.

# بررسی مسئله

در بررسی این مسئله، چند نکته وجود دارد:

# تعلیل جریان سیره عقلا در تمسک به اطلاق

نکته اول که بیان شد، درباره سیره تعاملی بیرونی عقلا و مخاطبین با سخن یک گوینده بود، وقتی گفته می‌شود که سیره عقلا این است که متکلم در مقام بیان تمام مرادش است، از آن کلام اطلاق اخذ می‌شود، این تعامل بیرونی است که عقلا با این کلام دارند، این تعامل بیرونی، حتماً باید بر پایه یک نکته در درون فضای متکلم و گوینده باشد، باید قراری در درون فضای متکلم باشد و یک‌چیز پایه‌تری باید باشد که این سیره شکل بگیرد، به‌عبارت‌دیگر سیره درست است که وجود دارد، اما اگر بخواهیم تحلیل بکنیم، سؤال وجود دارد که به چه علت ما با دیگران به این صورت معامله می‌کنیم، همچنان بعدازاینکه سیره را هم شنیدیم و فهمیدیم، در ذهن این سؤال ایجاد می‌شود که به چه علت عقلا می‌گویند که این اطلاق دارد، این متکلم در مقام بیان تمام مرادش است؟

# بیان تمام مراد متکلم، اقتضای نظم اجتماعی

 ممکن است گفته شود که برای انتظام امور است، لازمه نظم اجتماعی این است که سخن متکلم را تمام‌عیار تلقی بکنیم، اینکه سخن می‌گوید، در مقام این است که تمام مرادش را ذکر می‌کند، اگر این‌طور باشد، یک وجه دیگری است، وجه پایه، سیره عقلا نیست؛ وجه پایه، انتظام امور اجتماعی است که متوقف بر این است که دیگران در جایگاه بیان تمام مراد دانسته شود، مثلاً اعتماد بر قول متخصص، نظم اجتماعی مقتضی این است که به قول متخصص و کارشناس اعتماد بشود، قاعده اختلال نظام، سوق یا ذو الید و امثالهم است، انتظام امور اجتماعی اقتضا می‌کند که بگوییم، هرکسی وقتی سخنی می‌گوید، قرار است همه مسائل مربوط به آن موضوع را بیان بکند.

انتظام امور محاورات و گفتگوها، مبنایی است که می‌تواند روی این بنا و آن سیره اثرگذار باشد، نظم اجتماعی و شکل گرفتن فضای محاورات، با این سازگار نیست که سخن متکلم را در مقام بیان تمام مراد ندانیم، بگوییم که مهمل‌گویی می‌کند، یا اینکه قسمتی از بحث را بیان می‌کند و امثالهم باشد، این‌طور نیست.

گویا اگر این مطلب گفته نشود، یک به‌هم‌ریختگی در فضای محاورات ایجاد می‌شود، شبیه چیزی است که در حجیت خبر واحد و امثالهم است، اگر بشر بخواهد فقط بر علم و قطع در مراودات خودش اعتماد بکند، در این صورت کار خیلی سخت می‌شود، لذا برای اینکه انتظام اجتماعی شکل بگیرد و آسان بشود، گفته می‌شود که به خبر واحد و امثالهم می‌شود اعتماد کرد.

مولا همه عوامل را در نظر گرفته که به طور مثال می‌گوید اعتق الرقبه، احل الله البیع و امثالهم، اگر این‌طور بیان نشود و گفته شود که متکلم در مقام بیان تمام مرادش نیست، نظم اجتماعی به هم می‌ریزد.

امکان دارد گفته شود که مقتضای طبع این است، یعنی علاوه بر اینکه نظم اجتماعی این مطلب را اقتضا می‌کند، طبع انسان‌ها هم این مطلب را اقتضا می‌کند که اگر کسی صحبتی را انجام می‌دهد، در مقام بیان تمام مرادش است، مخصوصاً وقتی در مقام محاجه قرار می‌گیرد، طبعش اقتضا می‌کند که هر چه درجه حکمت و دقت شخص بالا برود، وقتی سخن می‌گوید، همه کلام که مقصودش هست را بیان می‌کند، طبع بشر این اقتضا را دارد، همه احوال موضوع موردبحث را مدنظر می‌گیرد و جمله را بیان می‌کند، بیان خودمان این است که این دو نکته را مهم می‌دانیم.

التزام نظام محاورات و دایره محاورات اقتضا می‌کند که بگوییم متکلم در مقام بیان تمام مرادش است، ضمن اینکه طبع هم این اقتضا را دارد و این دو برای تأکید یکدیگر هستند، این دوپایه سیره عقلا می‌شوند.

# ریشه سیره عقلا در «کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده»

در جواب به این سؤال که چرا عقلا با سخنان دیگران، به‌منزله سخنی که در مقام بیان تمام مراد است، برخورد می‌کنند؟ گفته می‌شود برای اینکه «کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده»، دو ریشه دارد:

1. ریشه اجتماعی که نظم محاورات به آن وابسته است،

2. ریشه روان‌شناختی و فردی که طبع انسان حکیم خواهان آن است که در کلام خودش همه محاسبات را می‌کند، جمله‌ای را که بیان می‌کند، همه آن‌ها را مدنظر قرار می‌دهد.

# پایه‌های سیره عقلا

دو نکته روان‌شناختی و جامعه‌شناختی در کنار هم‌ پایه سیره عقلا هستند که می‌گوید: «کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده»، بنابراین سیره را در عرض مطالب دیگر نمی‌دانیم.

تا اینجا فرمایش صاحب کفایه و به نحوی آقای وحید را بیان کردیم.

# روش شارع در بیان احکام و معارف

مسئله دوم اشکالی است که در کلام حضرت استاد بود، اشکال این بود که می‌فرمایند همه مطالبی را که بیان کردید درست است، اما این مطلب برای متکلمانی است که بنای بر بیان دفعی دارند، شامل کسانی که بیان تدریجی دارند، نمی‌شود، اما در شارع این بیان جاری نیست، برای اینکه شارع یک روشی دارد و آن روش بیان تدریجی است، نکته تدریجی بودن، مانع از این است که کسی بتواند اطلاق را در اینجا اجرا بکند.

نسبت به این فرمایش، چند نقد است:

1 – به شکلی در اینجا گویا در مقام استعمال و اراده استعمالی و اراده جدیه، یک خلطی رخ داده است، باید ببینیم قرار و روشی که شارع در بیان احکام و معارف دارد و آن قاعده تدریج در بیان است و تدریج ذکر و تبیین و بیان است، آیا این در اراده استعمالیه است، یا در اراده جدیه است؟ قانون تدریج را در فقه تربیتی به مناسبت قاعده تدریج بحث می‌کنیم.

آیا بنای بر بیان تدریجی، معنایش این است که اراده استعمالی هر جمله را معلق نگه می‌دارد، برای اینکه جمله‌ای دیگر بیاید؟ یا اینکه اراده جدیه‌اش معلق است؟ وقتی قرآن می‌فرماید: «احل الله البیع»، این جمله یک مراد استعمالی داشته و در مرتبه اراده استعمالی یک دلالتی دارد و دلالت دیگری در اراده جدی دارد، به نظر می‌آید قانون تدریج و مسلک تدریج در بیان مراد جدیه است، این‌طور نیست که گفته شود منظور از «احل الله البیع» همه جوانبش نیست، بلکه وقتی اراده استعمالیه می‌کند، همه مطالب را بیان می‌کند و اگر قیدی داشته باشد می‌گوید من مراد جدیه خودم را با قیودی و با بیانات منفصلی تکمیل می‌کنم، این روش معقول‌تر است.

مقتضای طبع و انتظامات اجتماعی این است که وقتی کسی صحبتی را می‌کند، همه مطالب را بازگو می‌کند و تمام مرادش را بیان می‌کند.

# اقسام تدریج در بیان سخن

در بحث شارع فلسفه‌ای است که باید مسائل به‌تدریج ذکر بشود، تدریج دو قسم دارد:

1 – قسم اول تدریج این است که بعضی مسائل گفته نمی‌شود، بعد مطالبی را بیان می‌کند، در اصلش تدریج است، یعنی اصلش بعداً گفته می‌شود.

2 – قسم دوم تدریج برای این است که بیان برای اینکه به چند قید تکمیل بشود، در اینجا دلیل لفظی نیست که گفته شود شارع تدریجی بیان می‌کند، مسلک شارع این‌طور است، در مرتبه اراده جدیه است، اراده استعمالیه را مطلق و عام می‌گوید، وقتی گفته می‌شود اکرم العلما، اراده استعمالیه‌اش کامل است، اما در اراده جدیه‌اش، یک تعلیقی وجود دارد، اراده استعمالیه برای کسی که سؤال می‌کند و اطلاق را می‌گیرد و عمل می‌کند، حجت است.

می‌گوییم که اینکه شارع و مولا تدریجاً بیان می‌کند، آیا تدریج در شکل‌گیری اراده استعمالی و اصل دلالت پایه است، یا در تکمیلش از منظر اراده جدی است، ما می‌گوییم دومی است، بیش از این وجهی ندارد که گفته شود، چون روش عقلا این است که وقتی صحبتی می‌کند، همه مرادش را بیان بکند، طبعش این است، نظام سخن سخن‌گویان و روابط اجتماعی محاوری این است.

در غیر شارع هم بیان اراده جدیه‌اش یک تعلیقی دارد، اما تعلیقش محدود است، مجموعه شنیدن سخنان، برای این است که اراده جدیه را کشف بکنیم، این‌طور نیست که از اول سخن اراده استعمالیه‌اش تمام نیست.

در مقیدات و بیان تکمیلی که بیان می‌شود، چند نمونه است، نوع اول این است که تکمیلی را الآن بیان نکرده و بعد بیان می‌کند، نوع دوم این است که این حکمی را که بیان کرده است، قیودی دارد که بعد بیان می‌کند، نوع سوم این است که بیانی بعداً می‌آید که می‌گوید به طور مثال بیع این نیست، بلکه یک چیز دیگری است، مقصودی که مخاطب درک کرده بود، صحیح نبود، بلکه مقصود متکلم این بوده است.

اراده جدیه‌اش منوط است، اما اراده استعمالیه این‌طور نیست، وقتی می‌گوید احل الله البیع، یعنی احل الله البیع، همه جوانب را در نظر گرفته و بیان کرده است، اما در اراده جدیه‌اش قید می‌خورد، تدریجیّت در انشاء و ابراز اراده استعمالیه نیست، تدریج در ابراز اراده جدیه است.